

شرح و نقد دیدگاه صدرالمتألهین در باره آموزه و حیانی رجعت

علی افزلی *

چکیده

از مسکلمات تعالیم اسلامی، و به ویژه شیعی، اعتقاد به رجعت، به معنای عام آن است، یعنی زنده شدن برخی مردگان و بازگشت آنان به حیات دنیوی. از سوی دیگر، مبانی فیلسوفان مسلمان، و به ویژه مرحوم صدرالمتألهین، در باب موضوعاتی همچون نفس، تعریف و مراتب تجرد، معیار نقص و کمال - که به مادّیت و تجرد بازمی‌گردد - نحوه وقوع مرگ طبیعی و ... لوازمی به دنبال دارد که به نظر می‌رسد با برخی آموزه‌های دینی تعارض داشته باشد. یکی از این آموزه‌ها رجعت است. مقاله حاضر به این موضوع می‌پردازد که اولاً دیدگاه ملاصدرا درباره رجعت چیست؟ آیا آن را در مورد همه انسان‌ها می‌پذیرد، یا یکسره آن را انکار می‌کند و یا قائل به تفکیک می‌شود و آن را در مورد برخی انسان‌ها ممکن و در مورد برخی دیگر محال می‌داند؛ و در چنین صورتی معیار این تفکیک چیست؟ ثانیاً نظریات صدرالمتألهین در این مباحث چه قدر با هم سازگار است؟ و ثالثاً این نظریات از سویی تا چه اندازه مطابق با موازین عقلی است و از سوی دیگر آیا با ظواهر و نصوص صریح قرآن و حدیث همخوانی دارد یا خیر؟

کلیدواژه‌ها: صدرالمتألهین (ملاصدرا)، رجعت، نفس، مرگ طبیعی و غیر طبیعی، کمال و نقص.

مقدمه

یکی از آموزه‌هایی که از ضروریات مذهب شیعه است،^۱ اعتقاد به رجعت بعضی از مردگان است.^۲ قرآن کریم نه تنها با مضامینی کلی به امکان و وقوع رجعت اشاره بلکه پاره‌ای از مصادیق آن را هم ذکر کرده است.^۳ همچنین روایات صریح و فوق متواتری که در این موضوع وارد شده است، راه را بر هر گونه انکار و توجیه و تأویلی می‌بندد.^۴ علامه مجلسی (ره) در مورد صحت و تواتر این احادیث می‌گوید:

چگونه ممکن است کسی به صدق گفتار ائمه اهل بیت (ع) ایمان داشته باشد و احادیث متواتر رجعت را نپذیرد؟ احادیث صریحی که شماره آن به حدود دویست حدیث می‌رسد که چهل و چند نفر از راویان ثقات، و علمای اعلام، در بیش از پنجاه کتاب آورده‌اند ... اگر این احادیث متواتر نباشد چه حدیثی متواتر است؟!^۵

اما افزون بر محدثان، فیلسوفان نیز به صحت و تواتر احادیث رجعت تصریح کرده‌اند؛ از جمله، ملاصدرا در مقام مطرح‌ترین فیلسوف مسلمان، این احادیث را صحیح و متواتر خوانده است.^۶ علامه طباطبایی نیز در مقام فیلسوف و مفسری بزرگ، روایات رجعت را متواتر و قابل اعتماد دانسته است:

اما در پاسخ به مناقشه‌ای که (مخالفین) در هر یک از این روایات کرده‌اند می‌گوییم: این روایات که از امامان اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده، تواتر معنوی دارد، تا جایی که مخالفین، از همان صدر اسلام، عقیده به رجعت را از مختصات شیعه و امامان‌شان دانسته‌اند، و تواتر با خدشه و مناقشه در تک تک روایات، باطل نمی‌شود، افزون بر این که آیات و روایاتی که درباره رجعت نازل شده است، قابل اعتماد و از نظر دلالت، تام و تمام است.^۷

بدین ترتیب، افزون بر آیات قرآن، در تواتر و صحت کلی احادیث رجعت نیز نمی‌توان تردید کرد. حال پرسش این است که آیا آموزه رجعت، با مبانی و نظریات فلسفی که فیلسوفان مسلمان به آن پایبندند، سازگار است یا خیر؟ این مقاله به بررسی این موضوع و به ویژه دیدگاه صدرالمتهلین درباره رجعت و نیز بررسی عقلی و نقلی سازگاری نظرات گوناگون وی در این موضوع اختصاص دارد.

امتناع رجعت از دیدگاه فیلسوفان مسلمان

مبانی و نظریات فلسفی و به ویژه آراء صدرالمتألهین، بر محال بودن رجعت تصریح دارد و یا مستلزم آن است، زیرا:

«از نظر فیلسوفان مسلمان، نفس انسان - دست کم بعضی انسان‌ها، یعنی انسان‌هایی که به کمال مطلوب رسیده‌اند - پس از مرگ به مجرد محض می‌رسد و از تعلق به بدن مادی بی‌نیاز می‌شود. به بیان دیگر، به‌ویژه در فلسفه صدرایی، تا وقتی که روح انسان، در زندگی دنیایی به بدن تعلق دارد، خالی از نوعی قوه و استعداد نیست و به فعلیت محض نرسیده است. اما از لحظه مرگ به بعد، که دیگر تعلق به بدن مادی ندارد، فاقد قوه و استعداد برای تغییر می‌شود زیرا به کمال و فعلیت رسیده است.^۹ بدین ترتیب محال است که نفس، پس از مرگ، دوباره به بدنی مادی تعلق بگیرد؛ زیرا مستلزم این است که نفس بعد از اینکه به کمال و فعلیت رسیده است، به حالت قوه و نقص بازگردد و این محال است.»

مرحوم صدرالمتألهین در مواردی متعدد به صراحت اذعان می‌کند که بعد از انقطاع نفس از بدن، تعلق مجدد آن به بدن محال است؛ از جمله:

لما كان للنفوس البشرية نحو آخر من الوجود غير الوجود التعلقي الانفعالي الطبيعي ... و ذلك الوجود يستحيل تعلقه بإداة بدنية بعد انقطاعها فقد ثبت و تحقق أن انتقال نفس عن بدن إلى بدن آخر مستحيل.^{۱۰}

نفوس بشری، غیر از وجود تعلقی انفعالی طبیعی (یعنی وجود نفسانی که مستلزم تعلق به بدن است)، نحوه وجود دیگری هم دارند (وجود مجرد عقلائی) ... و محال است که این نحوه از وجود، بعد از انقطاع نفس از بدن، دوباره به بدنی مادی تعلق بگیرد. بدین ترتیب ثابت و محقق شد که انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر محال است.

این دیدگاه، کاملاً در تقابل با آموزه قرآنی و روایی رجعت قرار دارد، زیرا بر اساس این آموزه، روح انسان مجدداً به دنیا و به بدن مادی برمی‌گردد، در حالی که بر اساس دیدگاه فلسفی، چنین بازگشتی محال است.

علامه طباطبائی، که عقیده به رجعت را از ضروریات مذهب شیعه و روایات آن را متواتر دانسته است، این اشکال را بدین مضمون پاسخ می‌دهد:^{۱۱}

رجعت فقط در مورد کسانی صادق است که به مرگ غیر طبیعی (موت اخترامی)، مانند کشته شدن، بیماری و ... از دنیا رفته‌اند، زیرا نفس آنها پیش از آنکه به کمال و فعلیت برسد از بدن جدا شده است و از این رو امکان بازگشت به بدن و پیمودن ادامه راه کمال برای او ممکن است، اما در مورد کسانی که به مرگ طبیعی مرده‌اند، رجعت و بازگشت مجدد روح به بدن مادی دنیوی محال است، زیرا چون در طول زندگی دنیوی، نفس آنان از قوه به فعلیت و از نقص به کمال رسیده است، بدن را ترک گفته و می‌میرند و از این رو محال است که روح آنها دوباره از فعل به قوه و از کمال به نقص بازگردد.^{۱۲}

همچنین مرحوم علامه در پاسخ به کسی که معتقد است «به دلیل فلسفی مذکور، رجعت محال است، مگر اینکه خدا یا خلفای الهی از وقوع آن خبر دهند» می‌گوید: چیزی که محال ذاتی است استثناء ندارد و با اخبارِ مُخْبِرِ صادق، ممکن نمی‌شود.^{۱۳} اما نظرات مرحوم ملاصدرا درباره رجعت، با یکدیگر همخوانی ندارند؛ وی از سویی، در اغلب عبارات خود و هماهنگ با دیدگاه فلسفی - که پیش از این ذکر شد - وقوع رجعت را محال دانسته است:

بازگشت نفس از عالمی که در آن قرار دارد به عالم قبل از آن محال است، زیرا نفوس بر توجه به غایات ذاتی‌شان آفریده شده‌اند، و محال است که توجهات فطری و تطورات طبیعی، انقلاب پیدا کنند و به حالت قبل برگردند ... و این اصلی محکم است که بسیاری از قواعد و احکام (فلسفی) مبتنی بر آن است و ما، همان‌طور که در جای خود گفتیم، ابطال تناسخ نیز مبتنی بر آن است.^{۱۴}

اما از سوی دیگر، صدرالمتألهین در مواضع دیگری از آثار خود، به استناد قرآن کریم، رجعت را برای اقوامی که با عذاب الهی هلاک شده‌اند، محال دانسته،^{۱۵} ولی تصریح می‌کند که رجعت حتی نفوس کامله!، به اذن و قدرت خدا ممکن است و از نظر عقلی، مانعی برای آن وجود ندارد:

عدم رجعت اقوام کافری که (با عذاب الهی) برای همیشه نابود شده‌اند، دلالت نمی‌کند که نفوس کامله‌ای هم که به حیات علم و معرفت، زنده‌اند، رجعت نمی‌کنند. بنابراین، محال نیست که به اذن و قدرت خداوند، ارواح عالیه دوباره به این عالم (دنیا) برگردند ... و عقل هم مانعی برای آن نمی‌بیند، زیرا موارد وقوع مانند آن فراوان است، نظیر مردگانی که به اذن خدا و به دست پیامبرانش، مانند عیسی و شمعون و دیگران (علیهم السلام) زنده شدند.^{۱۶}

این عبارات ملاصدرا، هم با دیگر عبارات وی و هم با فلسفه او که بازگشت نفس مجرد به دنیا و بدن مادی را صریحاً محال دانسته است، تعارض آشکار دارد. همچنین اشکال بالا از علامه طباطبایی که «محال عقلی و ذاتی، استثناء ندارد»، در اینجا به ملاصدرا وارد است، زیرا اگر بنا بر اصول فلسفی، رجعت نفوس، به ویژه نفوس کامله به بدن مادی و دنیا ذاتاً محال است، امر محال، به اذن و قدرت الهی ممکن نمی‌شود و قدرت، به امر محال تعلق نمی‌گیرد.

افزون بر اینها، در این دیدگاه علامه طباطبایی و ملاصدرا و بسیاری از فیلسوفان دیگر، که رجعت را تنها برای کسانی ممکن دانسته‌اند که به مرگ غیر طبیعی (مانند بیماری و ...) و پیش از رسیدن به کمال مطلوب و تجرد محض، از دنیا رفته‌اند، ابهامات و اشکالات متعددی مشاهده می‌شود، زیرا:

اولاً: این دیدگاه فلسفی، کاملاً برخلاف احادیث اسلامی است، زیرا به نص صریح روایات فراوان، بسیاری از کسانی که در زمان ظهور امام زمان (عج) و نیز بعد از حیات وی به دنیا رجعت می‌کنند، مؤمنان محض‌اند و برخی از آنان، به استناد روایات، از برترین اولیای الهی و نفوس کامله‌اند، مانند سلمان، مقداد، اصحاب کهف و ...، و بالاتر از همه، برخی از امامان معصوم (علیهم السلام)، مانند امام حسین و حضرت علی (علیهما السلام)؛ آیا نفوسی کامل‌تر از ائمه (علیهم السلام) در عالم وجود دارد؟

ثانیاً: در بسیاری موارد، مرز بین مرگ طبیعی و غیر طبیعی چندان دقیق و مشخص نیست؛ مثلاً در مورد مرگ در اثر بیماری، ابهام زیادی وجود دارد: اگر یکی از ملاک‌های مرگ غیر طبیعی، مردن در اثر بیماری است، تمام مرگ‌های طبیعی را هم باید در زمره مرگ‌های غیر طبیعی به‌شمار آوریم، زیرا هر کسی که، حتی در صد سالگی هم می‌میرد، بالاخره در اثر نوعی بیماری (مانند: سکته قلبی یا مغزی، از کار افتادن کلیه یا کبد و ...) می‌میرد و کسی را نمی‌بینیم که بدون هیچ‌گونه عارضه و مشکل جسمی بمیرد تا بتوانیم بگوییم به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. اگر جوانی بیست ساله در تصادف ماشین فوت کند، به آن مرگ غیر طبیعی می‌گوییم و اگر کسی در سن هشتاد سالگی سخته کند، معمولاً می‌گوییم به مرگ طبیعی مرده است. اما در چنین مرگی، چه خط‌کشی و مرزبندی خاصی بین مرگ طبیعی و غیر طبیعی وجود دارد؟ اگر فردی در شصت، چهل یا بیست سالگی سخته کند، چطور؟! به مرگ طبیعی مرده است یا غیر طبیعی؟! و در نتیجه، رجعت این افراد ممکن است یا نه؟ و یا مثلاً، درباره شخص

حضرت رسول (ص) چگونه باید قضاوت کنیم؟ آیا وی به مرگ طبیعی از دنیا رفت یا به مرگ غیرطبیعی؟ چگونه بگوییم وی به مرگ طبیعی از دنیا رفت، در حالی که آن حضرت با بیماری دنیا را وداع گفت و طبق نظر علامه طباطبایی، باید بگوییم وی به مرگ غیر طبیعی فوت کرده است. اما اگر بگوییم مرگ آن حضرت، غیر طبیعی بوده است، این سخن لوازم باطلی دارد که در ادامه بحث به آن اشاره خواهد شد.

ثالثاً: بر پایه دیدگاه فلسفی، کسانی که در دنیا به هرعلتی به مجرد کامل عقلی نرسیده‌اند و در مرحله تجرد نسبی و خیالی (تجرد برزخی) مانده‌اند ممکن است به دنیا رجعت کنند. اما این دیدگاه برخلاف این نظریه فلسفی است که نزول از نشئه بالاتر به نشئه پایین تر محال است، زیرا به هر حال، مرتبه تجرد برزخی بالاتر از مرتبه ماده است و در نتیجه، رجعت این افراد از عالم برزخ به عالم دنیای مادی باید محال باشد.

رابعاً: روایاتی بسیار فراوان^{۱۷} به صراحت بر این دلالت دارند که پیش از آنکه خداوند، عالم ماده و موجودات مادی را بیافریند، روح مجرد هر انسان به صورت منفرد و مستقل، و ابتدا بی هیچ تعلقی به ماده در عالمی به نام عالم ذر^{۱۸} حضور داشته است و سپس، بعد از خلق ماده، در مرحله‌ای دیگر از این عالم، روح هر انسان به «بدن ذره‌ای» و سپس با خلق حیات دنیوی، به جنین و بدن مادری تعلق گرفته است. اگر قرار باشد، رجعت روح مجرد به بدن مادی، نقص روح شمرده شود و محال باشد، پس باید تعلق روح مجرد به «بدن ذره‌ای» در عالم ذر و سپس به بدن مادری در دنیا را هم، نقص روح بدانیم و محال به‌شمار آوریم، در حالی که چنین نیست.

خامساً: نظریه فلسفی امتناع رجعت و بسیاری از نظریات دیگر، مبتنی بر این اصل فلسفی است که «ملاک کمال و نقص، تجرد یا مادیت است؛ یعنی هرچه درجه تجرد یک موجود بیشتر باشد، کامل تر است و هرچه به ماده و آثار آن نزدیک تر باشد ناقص تر است. این اصل، نتایج و لوازم فلسفی و کلامی بسیار زیادی دارد که امتناع رجعت، امتناع معاد مادی، امتناع وجود عالم ذر، از جمله آنها است. نقد و بررسی این اصل و لوازم آن، بحثی مستقل و مبسوط را می‌طلبد که جای آن در این مقاله نیست؛ اما در اینجا به چند اشاره بسنده می‌کنیم:

اول: از نظر کتاب و سنت، ملاک کمال، اطاعت پروردگار و کسب مقام قرب به او است نه درجه تجرد.

دوم: بسیاری از ظالمان و جنایتکاران تاریخ، به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند و بنابراین، به ویژه طبق نظریه ملاصدرا، نفس اینان باید در اثر حرکت جوهری به مجرد محض رسیده باشد، چرا که اگر چنین نبود بدن را ترک نمی‌کردند و در نتیجه، بر اساس اصل مذکور، نفس آنها باید کامل‌تر از تمام مؤمنان و صالحانی باشد که هنوز در دنیا هستند و یا به مرگ غیر طبیعی از دنیا رفته‌اند، و مثلاً باید روح معاویه که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است، بالاتر و کامل‌تر از روح حضرت امیرالمؤمنین (ع) باشد که به مرگ غیر طبیعی (قتل) شهید شده است.

همچنین در مورد حضرت رسول اکرم (ص) چه باید گفت؟ آن حضرت به مرگ غیر طبیعی (بیماری یا - به قولی - شهادت) از دنیا رفت، یعنی بر اساس فلسفه صدرالمتألهین، وی هنگامی از دنیا رفت که هنوز روح مطهرش، در اثر حرکت جوهری، به درجه مجرد محض عقلانی نرسیده است، چرا که اگر پیش از آن رسیده بود، به طور طبیعی روحش از تعلق به بدن بی‌نیاز می‌شد و زودتر از دنیا می‌رفت. حال طبق مبانی ملاصدرا، آن حضرت باید در حالت وجود مثالی نیمه مجرد، به عالم برزخ، منتقل شود و در آنجا به سربرد. بدین ترتیب، با معیار فیلسوفان و به ویژه ملاصدرا در کمال و نقص، کسانی که به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند (حتی اگر معاویه و ... باشد) - و به همین دلیل روح آنها باید به مجرد محض رسیده باشد تا بتواند از بدن منقطع شود - باید از روح حضرت رسول اکرم (ص) که درجه مجرد پایین‌تری دارد، کامل‌تر باشند.

سوم: کسانی در دنیا هستند، که در زندگی دنیا با اعمال دائمی خلاف خود و کسب صفات ناپسند و غیر اخلاقی، همواره رو به نقص روز افزون می‌روند و در جهت نزول نفس حرکت می‌کنند. از سوی دیگر بنابر حرکت جوهری - که حرکتی اشتدادی و رو به تجرد و در نتیجه، بر اساس معیارهای فلسفی، رو به کمال است - نفس این افراد باید دائماً کامل‌تر و کامل‌تر شود. حال پرسش این است که بالاخره این افراد، در پایان زندگی دنیایی خود، کامل شده‌اند یا ناقص؟ و نهایتاً چون ناقص مانده‌اند، رجعت آنها ممکن است، یا چون به کمال تجرد رسیده‌اند و بسیاری از آنها به مرگ طبیعی می‌میرند، رجعت‌شان محال است؟

اما غیر از آنچه گفته شد، ملاصدرا راه برون‌رفت دیگری نیز برای خروج از اشکالات مربوط به امتناع رجعت از دیدگاه فلسفی، اندیشیده است: به زعم وی، محال است نفس شخصی پس از مرگ به بدنی غیر از بدن دنیایی خود بازگردد، اما ممکن

است و محال نیست که نفس وی به همان بدن قبلی دنیایی خود بازگردد، زیرا این بدن، بدن خود او است نه بدن فردی دیگر، و از این رو تعلق مجدد به بدن خود محال نیست.

لما كان للنفوس البشرية نحو آخر من الوجود غير الوجود التعلقي الانفعالي الطبيعي ... و ذلك الوجود يستحيل تعلقه بمادة بدنية بعد انقطاعها فقد ثبت و تحقق أن انتقال نفس عن بدن إلى بدن آخر مستحيل ... فالتناسخ بمعنى انتقال النفس من بدن عنصري أو طبيعي إلى بدن آخر منفصل عن الأول محال.^{۱۹}

نفوس بشری، غیر از وجود تعلقی انفعالی طبیعی، نحوه وجود دیگری هم دارند ... و محال است که این نحوه از وجود، بعد از انقطاع نفس از بدن، دوباره به بدنی مادی تعلق بگیرد. بدین ترتیب ثابت و محقق شد که انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر محال است ... پس تناسخ به معنای انتقال نفس است از بدن عنصري و طبیعی به بدنی دیگر که غیر از بدن اول است.

گرچه ملاصدرا، در این عبارت و عباراتی دیگر، از اصل فلسفی «امتناع مجدد تعلق نفس به بدن بعد از مرگ» برای امتناع تناسخ بهره می‌گیرد، اما تناسخ و رجعت هر دو در این امر مشترک‌اند که «نفس، بعد از مرگ، دوباره به بدنی مادی در دنیا تعلق می‌گیرد» و از این رو این اصل نه تنها مستلزم امتناع تناسخ است، بلکه امتناع رجعت هم از آن نتیجه می‌شود.

اما راهکار مزبور هم، صدرالمتهلین را از اشکال مذکور نمی‌رهاند، زیرا:

اولاً: بنا بر اصل فلسفی مزبور و دیگر اصول ملاصدرا، ملاک امتناع رجعت - و نیز امتناع تناسخ و معاد مادی - همین است که محال ذاتی است که نفوس، و یا دست‌کم، نفوس کامل که از لحظه مرگ به بعد، به مرحله تجرد محض عقلانی رسیده‌اند و از تعلق به بدن مادی بی‌نیاز شده‌اند، دوباره به بدن مادی برگردند، زیرا لازمه آن بازگشت نفس از کمال به نقص و از فعل به قوه است که امری ممتنع است، نه اینکه بدنی که نفس به آن بازمی‌گردد، بدن دنیایی خود وی است یا بدن فردی دیگر. اگر بازگشت نفس به بدنی که هر فرد در دنیا داشته است، ممکن باشد، پس چرا صدرالمتهلین معاد مادی را انکار می‌کند و به معاد مثالی قائل می‌شود؟ چون در اینجا هم ممکن است کسی بگوید که در معاد، روح هر فرد به همان بدنی که در دنیا داشته است تعلق می‌گیرد و بدین ترتیب لزومی به انکار معاد مادی و قول به معاد مثالی نیست.

ثانیاً: اگر فرضاً از دیگر اشکالات سخن صدرا در بالا صرف‌نظر کنیم، ادعای وی تنها در مورد رجعت‌هایی می‌تواند صادق باشد که زمان زیادی از مرگ فرد نگذشته تا اجزای بدنش در طول زمان، متلاشی شده، و به مرور جزء اجزای بدن دیگران قرار گیرد، زیرا اگر اجزای پوسیده بدن در طول سال‌های بعد، جزء بدن دیگران شود، در این صورت دیگر نمی‌توان از بدن «خود» آن فرد سخن گفت و یک بدن - و یا دست کم، بخشی از اجزای آن - میان چندین فرد مشترک می‌شود و تعلق‌اش تنها به یک فرد خاص را از دست می‌دهد، در حالی که به استناد برخی متون دینی، از مرگ برخی رجعت‌کنندگان، قرن‌ها و یا چند هزار سال می‌گذرد و در این صورت، طبق معیار صدرا که در بالا ذکر شد، رجعت چنین افرادی باید محال باشد.

اما افزون بر اینکه «امتناع تعلق مجدد نفس به بدن مادی»، رجعت را ممتنع می‌گرداند، ملاصدرا در مباحث نفس، اصول دیگری هم دارد که مستلزم امتناع رجعت است. از جمله، وی معتقد است که افزون بر نشئه عقلی نفس در قوس نزول^{۲۰} «در مورد قوس صعود نفس نیز گاه سخن از اتحاد نفوس متکثر با عقل مفارق، پس از مفارقت از عالم طبیعت، به میان می‌آید»:

و في النشأة العقلية يكون عند استكمالها متحدة بالعقل المفارق كما عليه أفضل الأقدمين.^{۲۱}

همان‌طور که والاترین (حکیمان) پیشین معتقد بودند، نفس در نشئه عقلی، هنگام استکمالش (یعنی هنگام مفارقت از بدن که به تجرد عقلی می‌رسد) با عقل مفارق اتحاد می‌یابد.

این دیدگاه نیز آشکارا هم به نفی معاد و هم به نفی رجعت نفوس فردی می‌انجامد، زیرا از آنجا که عالم عقل، عالم وحدت و بساطت است و هیچ کثرت و ترکیبی در آنجا نیست، اتحاد نفوس با عالم عقل، مستلزم از بین رفتن کثرت نفوس جزئی و فردی می‌شود، و این آشکارا متعارض است با صریح آیات و روایات، که دلالت بر بازگشت نفوس فردی به بدن - چه در معاد و چه در رجعت - دارند. استاد مصباح یزدی، ضمن انتقاداتی چند بر این تفسیر ملاصدرا از قوس صعود نفس،^{۲۲} تعارض مزبور را چنین توضیح می‌دهد:

در نظر ایشان (ملاصدرا) پس از مرگ و متلاشی شدن بدن، نفس نیز، بما می‌نفس، منعدم می‌شود و از طریق فنا در صور برزخی یا عقلی، نحوه وجود دیگری می‌یابد. اگر مقصود مصنف این باشد که نفس، پس از مرگ، هویت

جزئی و معین خود را از دست می‌دهد و با موجودات برزخی یا عقلی متحد می‌گردد و وجود تعلقی آن کاملاً مبدل می‌شود، دیدگاه او با ظواهر بلکه نصوص برخی آیات قرآن سازگار نیست، زیرا لازمه تفسیر بالا آن است که پس از مرگ، بازگشت نفس جزئی به بدن محال باشد، چرا که اساساً پس از مرگ اثری از نفس جزئی در میان نیست. از سوی دیگر، مدلول صریح پاره‌ای آیات قرآنی این است که نفس جزئی پس از مفارقت از بدن دوباره به آن تعلق پذیرفته است. برای مثال در قرآن آمده است^{۲۳} .

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، معنای صریح آیه آن است که نفس جزئی شخص مذکور پس از مفارقت از بدن و پس از گذشت صد سال، دوباره به بدن او بازگشت می‌کند و این معنا تنها در صورتی صحیح است که پس از مرگ، نفس او به همان هویت شخصی و نفسانی خود باقی مانده باشد. در غیر این صورت، بازگشت نفس به بدن مستلزم اعاده معدوم خواهد بود. بنابراین، اگر مقصود مصنف این باشد که نفس پس از مرگ تشخیص خاص خود را از دست می‌دهد و در موجودات عالی فانی می‌گردد، دیگر نمی‌توان معنای صریح آیه فوق را تبیین کرد.

اعتقاد به «رجعت» نیز، که از مسلمانات اعتقادی شیعه است، با فنای نفس در عالم مثال یا عقل سازگار نیست. البته کسانی بوده‌اند که به سبب التزام شدید به فلسفه، آیات مخالف با این دیدگاه را تأویل کرده‌اند، ولی حق آن است که این گروه از ادله دینی به هیچ وجه قابل تأویل نیست ...

حاصل آنکه، برای پرهیز از مخالفت با مدلول صریح آیات قرآنی، باید بپذیریم که نفس پس از مرگ، هویت نفسانی و شخصی خود را حفظ می‌کند و در این صورت، دیگر مسأله «فنا» که ظاهراً مستلزم انعدام هویت شخصی نفس است، مردود خواهد بود.^{۲۴}

به هر حال، نتیجه مجموع آنچه گفته شد این است که صرف‌نظر از عبارات معدودی که در آنها برخی فیلسوفان (مانند ملاصدرا و یا دیگران)، برخلاف اصول فلسفی، رجعت را، حتی برای نفوس کامله و یا برخی دیگر از افراد ممکن دانسته‌اند، مسلم این است که آموزه رجعت، که از تعالیم قطعی و حیاتی قرآن و احادیث است، با نظریات فلسفی و لوازم آنها منافات دارد و نمی‌توان این دو را با هم آشتی داد.

پی‌نوشت‌ها

۱. بسیاری از علمای اهل سنت، منکر رجعت‌اند و به همین دلیل از ضروریات و شاخصه‌های مکتب شیعه، اعتقاد به رجعت است. در پاره‌ای از احادیث، تصریح شده است که منکران رجعت، مؤمن و شیعه شمرده نمی‌شوند (از جمله: بحار الأنوار، ج ۵۳، باب الرجعة، حح ۱۰۱ و ۱۶۱).
- اما انکار رجعت به وسیله اهل سنت، بسیار جای تعجب دارد، زیرا حتی در منابع اهل سنت هم، روایات رجعت (نه لزوماً با لفظ «رجعت»، بلکه به معنای کلی زنده شدن مردگان در دنیا) متواتر است؛ آنان این روایات را در ابواب پراکنده و گوناگونی آورده‌اند، مانند: ملاحم آخر الزمان، کتاب الفتن، خروج دابة الارض، علامات و اشراط الساعة و ... برای اطلاع بیشتر در این مورد، ر.ک. به کتاب «الرجعة بین الظهور و المعاد»، تألیف شیخ محمد سند، صص ۱۷۴-۱۷۶، و ۲۱۵-۲۷۷. مشخصات کامل کتاب در فهرست منابع آمده است.
۲. رجعت، معنایی عام و معنایی خاص دارد. معنای عام آن، همان زنده شدن مردگانی از گذشته در زمان‌های گوناگون است که قرآن به برخی از مصادیق آن تصریح کرده است؛ اما معنای خاص رجعت، زنده شدن بعضی از مردگان در زمان ظهور امام زمان (عج) و نیز رجعت ائمه (علیهم السلام) است. در این مقاله، مراد ما، معنای عام رجعت است.
۳. نمل/۸۳ و انبیاء/۹۵ و غافر/۱۱. افزون بر اینکه ظاهر این آیات اشاره به رجعت برخی انسان‌ها دارد، احادیث ذیل آنها نیز به این امر تصریح می‌کنند. اما در قرآن آیات بسیار زیادی هست که روایات، مضمون آنها را به رجعت تأویل کرده‌اند. مرحوم حرّ عاملی (ره) در باب سوم از کتاب «الایقظا من الهجعة» که در موضوع رجعت نگاشته است، شصت و چهار آیه را ذکر می‌کند که روایات، آنها را مربوط به رجعت دانسته و یا به رجعت تأویل کرده‌اند و متذکر می‌شود که تعداد این آیات، بسیار بیش از اینها است. همچنین وی در مقدمه کتاب، احادیث رجعت را فراتر از حدّ تواتر دانسته است و در متن کتاب (ص ۴۲۵)، متذکر می‌شود که بیش از ششصد و بیست حدیث، آیه و دلیل در اثبات رجعت آورده و اگر بخواهد تتبع کامل‌تری کند می‌تواند تعداد این احادیث را به دو برابر برساند.
۴. مانند زنده شدن: مقتول بنی اسرائیل (بقره/۶۷-۷۳)؛ هزاران نفری که چون از جهاد گریختند، خداوند برای مجازات‌شان جان آنها را گرفت و سپس (به دعای یکی از پیامبران) آنان را زنده کرد (بقره/۲۴۳)؛ پیامبری که خداوند او را صد سال میراند و سپس زنده کرد؛ (بقره/۲۵۹)؛ جمعی از قوم حضرت موسی (ع) که با عذاب الهی کشته و سپس با دعای وی زنده شدند (بقره/۵۵-۵۶)؛ مردگانی با معجزه حضرت عیسی (ع) (مائده/۱۱۰، آل عمران/۴۹)؛ و فرزندان حضرت ایوب (ع) (انبیاء/۸۳-۸۴).
- همچنین ماجراهای زنده شدن الاغ یکی از پیامبران، بعد از گذشت صد سال از مرگ حیوان و نیز چهار پرندۀ کشته شده و زنده شدن آنها به وسیله خداوند، برای نشان دادن امکان و نحوه معاد به آن پیامبر و حضرت ابراهیم (ع) (بقره/۲۵۹-۲۶۰)، گرچه از مصادیق رجعت در مورد حیوانات است، اما خداوندی که حیوانات مرده را زنده می‌کند، مسلماً قادر به احیای انسان‌های مرده در دنیا هم هست، زیرا برای قدرت نامتناهی او احیای انسان و حیوان فرقی ندارد.
۵. برای آگاهی از روایات رجعت، ر.ک.: بحار الانوار، ج ۵۳، باب الرجعة، صص ۳۹-۱۴۴. در این

- باب، بیش از یکصد و پنجاه حدیث درباره رجعت آمده است.
۶. تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص: ۵۵۸-۵۵۹؛ به نقل از: *بحار الأنوار*، ج ۵۳، صص ۱۲۲-۱۲۳. علامه مجلسی در اینجا تعدادی از علمای بزرگ و مورد اعتماد را که بیش از پنجاه اثر درباره رجعت و روایات آن، و در پاسخ به منکران نگاشته‌اند، همراه با عنوان بعضی از این تألیفات، نام می‌برد.
۷. مسأله الرجعة التي استفيدت من القرآن و دلت عليها نصوص كثيرة، و اذا لوحظ معناها المشترك كانت متواترة، و قد ادعى عليها الاجماع بل ضرورة المذهب، و نوقش فيها من قبل اهل السنة و بعض الباحثين بمنافشات يسهل ردها على ضوء ظواهر الآيات او نصوصها، و ضوء احاديث متظافرة تتناول مسألة الرجعة (شرح اصول الكافي، ج ۱، ص ۹۸).
- قد صح عندنا بالروايات المتظافرة عن أئمتنا و ساداتنا من أهل بيت النبوة و العلم حقیة مذهب الرجعة و وقوعها عند ظهور قائم آل محمد - علیه و علیهم السلام. (تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، ص ۷۶).
۸. *المیزان*، ج ۲، ص ۱۰۷، ذیل آیه ۲۱۰ سوره بقره.
۹. ملاصدرا در عبارات فراوانی به این مطلب تصریح می‌کند؛ از جمله: *اسفار*، ج ۲، ص ۸۱ و ج ۹، ص ۱۶. علامه طباطبایی نیز در این مورد می‌گوید: امتناع عود ما خرج من القوة إلى الفعل إلى القوة ثانياً حق (*المیزان*، ج ۲، ص ۱۰۷)؛ و نزدیک به همین عبارات. (*المیزان*، ج ۱، ص ۲۰۶). این مطلب حق و درست است که چیزی که از قوه به فعل رسیده است، محال است که دوباره از فعلیت به حالت قوه بازگردد.
۱۰. *اسفار*، ج ۹، ص ۴.
۱۱. این پاسخ اختصاص به مرحوم علامه ندارد؛ بسیاری از کسانی که به نظرات فلسفی، به‌ویژه فلسفه صدرایی معتقدند، شبیه همین پاسخ را می‌دهند.
۱۲. ما ذكره من امتناع عود ما خرج من القوة إلى الفعل إلى القوة ثانياً حق لكن الصغرى ممنوعة فإنه إنما يلزم المحال المذكور في إحياء الموتى و رجوعهم إلى الدنيا بعد الخروج عنها إذا كان ذلك بعد الموت الطبيعي الذي افترضوه، و هو أن تفارق النفس البدن بعد خروجها من القوة إلى الفعل خروجاً تاماً ثم مفارقتها البدن بطباعها. و أما الموت الاخرامي الذي يكون بقسر قاسر كقتل أو مرض فلا يستلزم الرجوع إلى الدنيا بعده محذورا، فإن من الجائز أن يستعد الإنسان لكمال موجود في زمان بعد زمان حياته الدنيوية الأولى فيموت ثم يحيى لحياة الكمال المعد له في الزمان الثاني، أو يستعد لكمال مشروط بتخلل حياة ما في البرزخ فيعود إلى الدنيا بعد استيفاء الشرط، فيجوز على أحد الفرضين الرجعة إلى الدنيا من غير محذور المحال و تمام الكلام موكول إلى غير هذا المقام (*المیزان*، ج ۲، ص ۱۰۷، ذیل آیه ۲۱۰ سوره بقره).
۱۳. *المیزان*، ج ۲، ص ۱۰۷، ذیل آیه ۲۱۰ سوره بقره.
۱۴. علمت من استحالة رجوع النفوس من نشأة و قعوا فيها الى نشأة سابقة عليها، لان الطبائع مفطورة على التوجه الى غاياتها الذاتية، و التوجّهات الفطرية و التطوّرات الطبيعية ممتنعة الانعكاس و الانقلاب ... و هذا أصل متين قد ابنى عليه كثير من القواعد و الأحكام و قد بنينا عليه إبطال التناسخ كما هو مذكور في مقامه (تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۵۸).
- ملاصدرا به استناد همین اصل است که معاد مادیِ عنصری، یعنی بازگشت نفس به بدن مادی و

خاکی در معاد را محال می‌داند. همچنین برای اطلاع از دیگر عبارات ملاصدرا درباره امتناع بازگشت نفس مجرد به دنیا، ر.ک: *اسفار*، ج ۹، صص ۱۶، ۲۱، ۲۲. ۱۵. از ظاهر برخی آیات قرآن کریم (انبیاء/۹۵ و یس/۳۱) برمی‌آید که رجعت، شامل اقوامی که با عذاب الاهی نابود شده‌اند (عذاب استیصال) نمی‌شود.

۱۶. فان عدم رجعة قرون من الکفرة الناقصین المالکین هلاک الأبد لا يدل علی عدم رجعة غیرهم من النفوس الكاملة الحیة بحیة العلم و العرفان، فلا استحالة فی انزال الأرواح العالیة بإذن الله و قدرته فی هذا العالم... و العقل أيضا لا یمنعه لوقوع مثله کثیرا، من احیاء الموتی بإذن الله یبد أنبیائه کعیسی و شمعون و غیرهما - علی نبینا و آله و علیهم السلام (تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، صص ۷۵-۷۶).

۱۷. به تصریح بسیاری از علمای بزرگ اسلام، روایات مربوط به عالم ذر، نه تنها متواتر، بلکه فوق تواتر است. برای آگاهی از تصریح برخی از آنان به صحت و تواتر احادیث عالم ذر و پاسخ به اشکالات منکران عالم ذر، رجوع کنید به مقاله: علی افضلی، «پاسخ به اشکالات کلامی و فلسفی درباره عالم ذر»، فصلنامه علمی پژوهشی «فلسفه دین» (دانشگاه تهران - دانشکده پردیس قم)، سال ششم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۸.

۱۸. مراد از عالم ذر در اینجا، و بر اساس روایات فوق متواتر، عالمی است پیش از عالم دنیا که در آن روح یکایک انسان‌ها حضور داشته و معرفت‌هایی خاص - که در رأس آنها معرفت شهودی و بسی واسطه پروردگار - قرار داشته به آنها عرضه شده است و از هر یک از افراد بشر، به دلیل عقل و اختیاری که خداوند به آنها عطا کرده بود امتحان‌های گوناگون بندگی و اطاعت خداوند گرفته شده است. در مرتبه‌ای از این عالم، صرفاً روح مجرد انسان‌ها و بدون هیچ گونه آمیختگی و تعلق به ماده حضور داشته و در مرتبه‌ای دیگر برای هر روح انسان، بدنی خاص به نام «بدن ذره‌ای» آفریده شده و روح به آن تعلق گرفته است. عالم ذر برای هر یک از ارواح، از اواسط دوران جنینی یا از زمان تولد از مادر - که آغاز زندگی دنیایی برای هر فرد است - به پایان می‌رسد، هرچند این عالم برای هر یک از ارواح کسانی که هنوز از مادر متولد نشده‌اند ادامه دارد؛ در مقالات گوناگونی که نگارنده درباره عالم ذر، نگاشته است، توضیحات بیشتری در باره این عالم داده شده است.

۱۹. *اسفار*، ج ۹، ص ۴. ۲۰. منظور این مطلب است که نفوس انسانی، پیش از آن که به بدن مادی تعلق بگیرند، در عالم عقول، کینونت عقلی داشته‌اند، یعنی همه آنها «در مرتبه علت وجودی خود که از سنخ عقول مفارق است، به نحو کامل‌تر وجود دارند. این مدعا مبتنی بر یک اصل فلسفی است که بر اساس آن، هر معلولی در مرتبه علت تامه خود، حضور دارد. بنابراین... نفس قبل از تعلق به بدن به وصف وحدت و بساطت و تجرد، در مرتبه عقول مفارق، محقق است. البته، در این مرحله، هنوز از کثرت نفوس، خبری نیست» (مصباح یزدی، شرح جلد هشتم *الاسفار الاربعه*، جزء دوم، ص ۲۸۱).

۲۱. *اسفار*، ج ۸، ص ۳۵۲. استاد مصباح یزدی، این عبارت را، به عنوان نمونه، از صدرالمتألهین نقل می‌کند.

۲۲. از جمله، ر.ک: مصباح یزدی، شرح جلد هشتم *الاسفار الاربعه*، جزء دوم، صص ۳۰۹ - ۳۱۰، و ۳۳۴ - ۳۳۷.

- ۲۳ . استاد مصباح در اینجا به آیه‌ای اشاره می‌کند که در آن آمده است: خداوند، پیامبری را صد سال میراند و سپس او را زنده کرد (بقره/۲۵۹)، و نیز به آیه ۲۴۳ سوره بقره، که اشاره به مردن و سپس زنده شدن گروهی از مردم می‌کند.
- ۲۴ . مصباح یزدی، شرح جلد هشتم الأسفار الأربعة، جزء دوم، صص ۳۵۰ - ۳۵۲.

منابع

- قرآن کریم
- افضلی، علی، پاسخ به اشکالات کلامی و فلسفی درباره عالم ذر، فصلنامه علمی پژوهشی «فلسفه دین» (دانشگاه تهران - دانشکده پرديس قم)، سال ششم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۸.
- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، دليل ما، قم، ۱۳۸۶.
- سند، شیخ محمد، الرجعة بين الظهور و المعاد، بهار قلوب، اصفهان، ۱۳۹۳.
- صدرالدین شیرازی،^{۲۴} محمد، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الاربعة العقلیة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱.
- صدرالدین شیرازی، محمد، شرح اصول الکافی (۴ جلد)، محقق / مصحح: خواجه‌جوی، محمد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
- صدرالمتألهین: ر.ک. صدرالدین شیرازی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم (۷ جلد)، بیدار، قم، ۱۳۶۶.
- طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن (۲۰ جلد)، بیروت، ۱۳۹۰ ه. ق.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار (۱۱۰ جلد)، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳.